

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نشست تخصصی

# بررسی روش تشخیص معانی حروف جر

حجت الاسلام دیداری

مدرسه علمیه عالی نواب

## فهرست مطالب

ب	بررسی روش تشخیص معانی حروف جر
۵	مقدمه.....
۶	عدم نیابت حروف جر از یکدیگر.....
۹	اولین ضابطه تشخیص معانی حروف: معرفت لوازم.....
۱۰	چند مثال.....
۱۰	دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا:.....
۱۲	اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ.....
۱۶	روش بدست آوردن لازمه معنا.....
۱۹	دومین ضابطه تشخیص معانی حروف: شناخت ارکان.....
۲۴	نتیجه گیری.....

تأسیس ۱۰۸۶ ه.ق

مدرسه علمیه عالی نواب



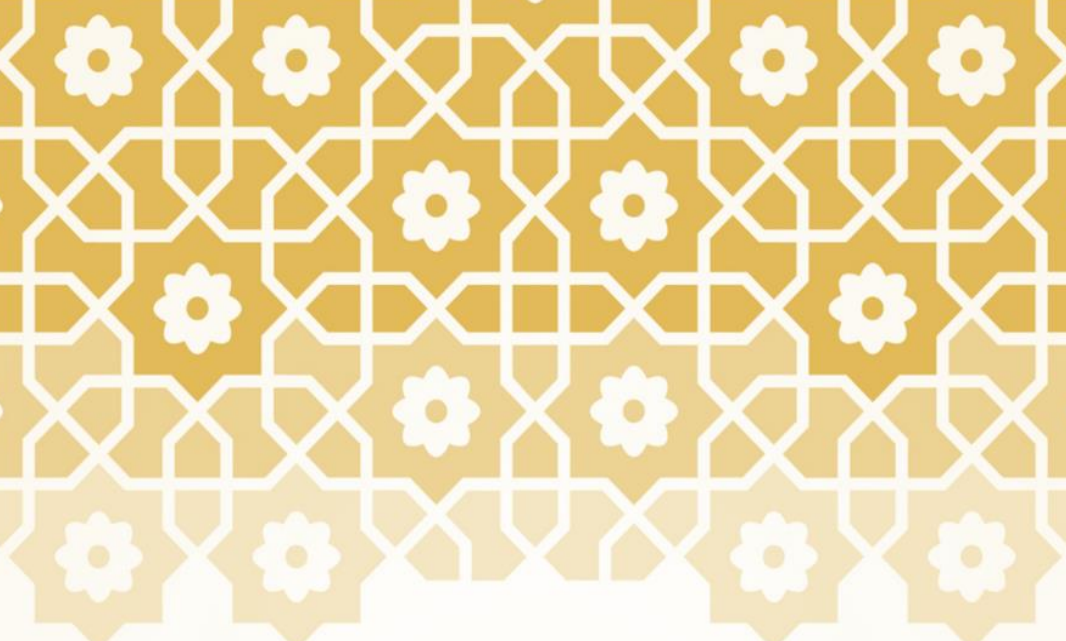
## مقدمه

بیانات استاد گرامی حجه الاسلام دیداری ؛  
در رابطه با حروف جر ، مشکلاتی که بحث نیابت می تواند  
داشته باشد .

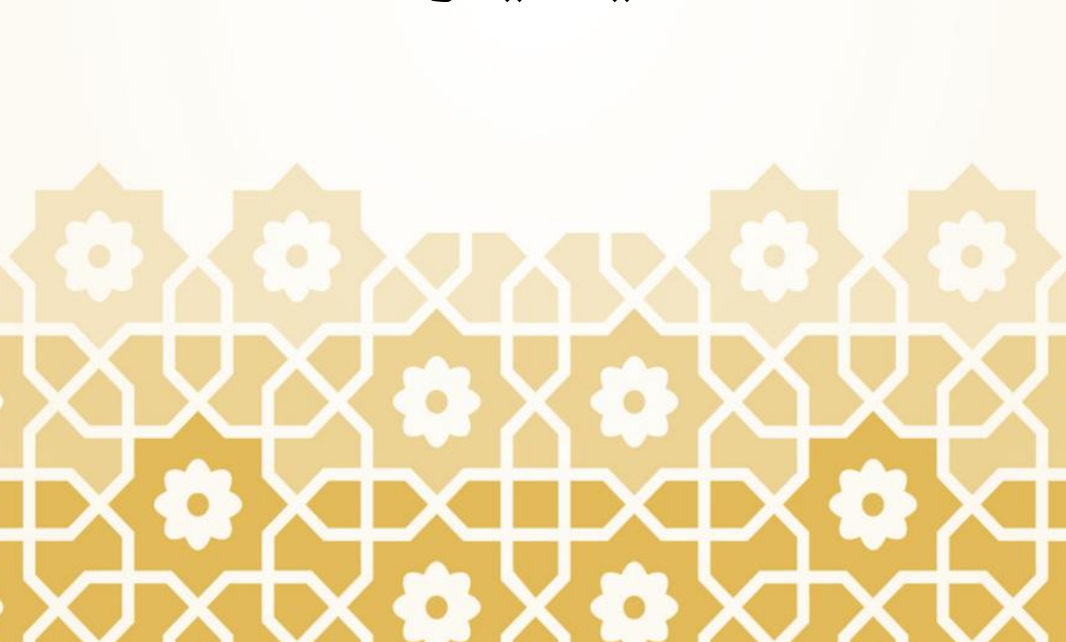
ضوابط تشخیص معانی حروف را به صورت مختصر بیان  
کنیم . البته فارق از اینکه ما معنای نیابت را بپذیریم یا نه ؟ نظر  
بنده این است که مبنای نیابت مشکلات عدیده ای دارد و مبنای  
غلطی می باشد .

تأسیس ۱۰۸۶ ه.ق

مدرسه علمیه عالی نواب



**عدم نیابت حروف جر از  
یکدیگر**



کسانی که قائل به صحت نیابت حروف جر از یکدیگر هستند این افراد چنین چیزی را واجب نمی دانند و نمی گویند که ( مِ ن ) حتماً باید به معنای ظرفیت بیاید یا اینکه به طوری اگر در آیه ای ( مِ ن ) را به معنای ( فِی ) گرفتند یا ( بَاء ) را به معنای ( عِن ) گرفتند اگر ما معنای ( مِ ن ) را به همان خودش برای آنها یک تفسیری ارائه بدهیم و حکمت عدول از ( فِی ) به ( مِ ن ) را توضیح بدهیم، قائلین به نیابت قانع می شوند و معنای اصلی ( مِ ن ) را می پذیرند، لذا در موارد متعددی مشاهده می کنید که در همین کتاب مغنی وقتی که ابن هشام اقوال متعددی در رابطه با یک حرفی ذکر می کند بع خودش می گوید ( و الظاهر هو بمعناها ) که ظاهراً به معنای خودش باشد.

یا مثلاً مرحوم جناب رضی در شرح کافیّه، چندین معنا که حدود شش معنا که برای ( فِی ) گفتند خب یکی از آن معانی ظرفیت است و معانی دیگر، که آن معانی دیگر را به همان معنای ظرفیت باز می گرداند بعد همین عود لفظ به معنای اصلی خودش دأب و روش کسانی بوده که مبنای نیابت را پذیرفتند.

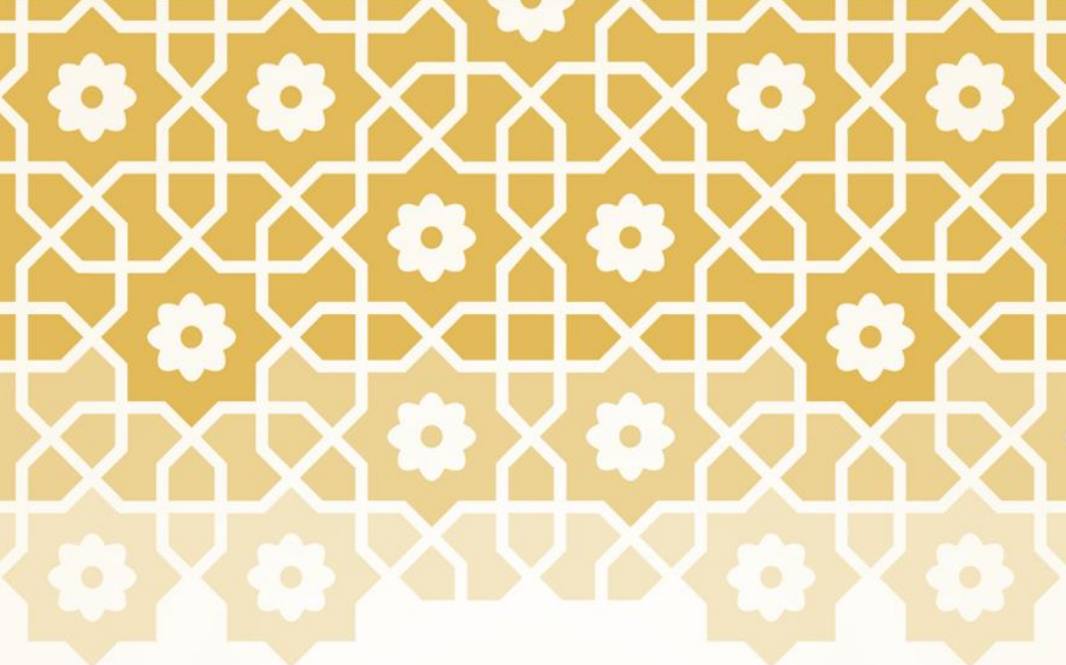
اما چه ملاک هایی ما می توانیم در دست داشته باشیم که با استفاده از آنها براحتی نپذیریم که یک حرفی به معنای حرف دیگری بیاید.

مشکل عمده ای که مبنای نیابت دارد بی ضابطه بودن است یعنی اگر می گویند ( مِ ن ) به معنای ( فِی ) می آید دقیقاً مشخص نیست که مقصودشان کجا می باشد و در کجا این اتفاق می افتد؟ یا اگر می گویند ( عِن ) به معنای ( بَعْد ) است ضابطه ای ندارد و این که با چه ملاکی می گویند: ( عِن ) به این معناست و یا ( بَاء ) به معنای ( لَام ) است .


می توان یک مجموعه ملاک هایی تعریف کرد تا به شناخت معنای حروف به ما کمک کند. و قبل از هر چیزی باید ما ابتدا بدانیم بنا بر مبنای نیابت هر حرفی یک معنایی دارد و این سخن ما بدان مقصود نیست که هر حرف یک معنای منحصر به فرد داشته باشد بلکه هر حرف جری می تواند چند معنا داشته باشد اما بحث ما روی عدم نیابت است یعنی حروف جر به معنای همدیگر نمی آیند نه اینکه نمی توانند چند معنا داشته باشند بلکه اشتراک لفظی یکی از استعمالات مسلم در کلام ادب عربی می باشد.

مثلاً ما باید بدانیم ( فی ) معنایش ظرفیت است و ( عن ) مجاوزت و ( عَلَی ) استعلاء، که در این هیچ شک و شبهه ای نیست و این را همه قبول دارند که ( عَلَی ) معنایش استعلاء است ولی اختلاف در این است که آیا ( عَلَی ) از معنای استعلاء خارج می شود تا به معنای دیگری بیاید یا نه؟ در مورد ( فی ) نیز همین گونه است.





**اولین ضابطه تشخیص  
معانی حروف: معرفت لوازم**



هر معنای حرفی می تواند یک لازمه معنا داشته باشد و گاهی اوقات لازم است که آن معنا اراده شود. مثلاً اینکه (عَلَى) به معنای استعلاء است و در فرضی شیئی را بر روی میز می گذارند اینکه یک شیء بر روی میز است و بر این میز علو دارد، معنای استعلاء تحقق پیدا کرد اما آن چیز دیگری که در کنارش ظهور و بروز دارد و آن اینکه چیزی که شما فرض کردید و در واقع مستور بود الان ظاهر شد بنابراین ظهور از لوازم معنای استعلاء است. یا مثلاً وقتی کسی بر امری سوار می شود و بر آن استعلاء می یابد خب این معنا قهری و غلبه او از استعلاء ظاهر می شود. یا بنا بر فرضی در معنای ظرفیت اگر حبة قند را در ظرف قندان قرار دهیم معنای ظرفیت محقق می شود و قند در قندان استقرار پیدا می کند و تثبیت می یابد بنابراین از لوازم معنای ظرفیت می تواند ظرفیت باشد. حال اگر به این لازم معنا دقت داشته باشیم بعضی از جاهایی که و شاید خیلی از جاها که گفته می شود این حرف از معنایش عدول کرده برای ما حل شود.

## چند مثال

برای روشن شدن بحث چند مثال می آوریم:

### دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا:

در این آیه می گویند (عَلَى) به معنای (فی) می باشد. آیا معنای واقعی (عَلَى) این است؟ سؤالی که باید زیاد تکرارش کنیم (وقتی می گویند این حرف به معنای آن حرف است) چرا خداوند همان حرف را نیاورده است چرا وقتی مراد خداوند ظرفیت است حرف (فی) را نیاورد بلکه حرف (عَلَى) را بیاورد!؟ اینکه از (فی) عبور کرده و (عَلَى) را آورده

یا هیچ غرضی بر آن مترتب نیست، که از خداوند متعال محال است یا اینکه اینها مدلول هایی داشتند که هر کدام با دیگری فرق می کند و العیاذ بالله خداوند متوجه نبوده که این نیز امکان ندارد. ولی خب ظاهراً این افراد اینگونه می گویند درست است که (عَلَى) آمده اما مراد (فی) می باشد یعنی اینکه خداوند متعال متوجه نبوده است (العیاذ بالله) یا اینکه ضرورتی اقتضا می کرده مثل باب شعر که از (فی) امکان استفاده نبوده است و به جای آن از (عَلَى) استفاده کرده اند و این مورد هم نیست.

پس اگر در جایی که ظاهراً باید از (فی) استفاده شود و (عَلَى) ذکر می شود قطعاً یک غرضی تعلق گرفته به این عدول. علاوه بر اینکه اگر مراد معنای ظرفیت باشد اصلاً نیازی به آوردن حرف جر نیست زیرا خود این (فی) ظرف است و خودش متضمن معنای ظرف می باشد پس اگر (عَلَى) در آیه شریفه (عَلَى حِينَ غَفَلَةٍ) یا (مِنْ) می آید در آیه شریفه (مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ) یا همچنین (عَلَى) می آید در (عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ) یا « لام » می آید در (لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ) حتماً در این حرف یک خصوصیتی هست.

نکته: متأسفانه در باب ادبیات، این ادبیاتی که رایج شده و کتاب هایی در حوزه تدریس می شود در باب نحو مثلاً کسانی کتاب نحو نوشتند که تک بعدی بودند و ذوق تفسیری نداشتند. بنابراین کسی باید به دنبال قرآن و ادبیات برود که ذوق تفسیری داشته باشد، تفسیر بفهمد. کسی می خواهد آیه را تفسیر کند نباید یک آیه را انتخاب کند و یک قسمتی از آیه را یا یک کلمه ای از آن را بردارد باید همه آیه و سیاق را ببیند. در آیه (دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا) این در رابطه با داخل شدن موسی علیه السلام به مدینه (شهر مصر) می باشد، وقتی موسی

علیه السلام داخل شهر شد خوف و ترس داشت. وقتی که موسی خوف دارد از ورود به شهر می خواهد مخفیانه وارد شهر شود تا کسی متوجه نشود اما این ( حِينَ غَفَلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا ) این قسمت می گوید اهل شهر غافل بودند و موسی در حین غفلت داخل شده است ولی نفرمود ( دَخَلَ الْمَدِينَةَ فِي حِينَ غَفَلَةٍ ) اگر این جمله را گفته باشد یعنی اینکه ورود موسی ع در هنگام غفلت بود.

این جمله اگر گفته می شد درست بود ولی این مقصودش نبوده. اینکه ( عَلَيَّ ) را آورده می خواهد بگوید موسی ع می دانست اهل شهر چه زمانی غافل اند، چه آنکه موسی غلبه و سلطه داشت و بر زمان غفلت تسلط داشت، آگاهانه وارد شد. تسلط موسی ع بر ( حِينَ غَفَلَةٍ ) با معنا ( فِي ) سازگار است یا با معنای ( عَلَيَّ ) استعلائی. لازمه معنای ( عَلَيَّ ) آن سلطه موسی ع بر این هنگام است و غلبه موسی ع بر این ( حِينَ ) می باشد. لذا موسی علیه السلام بر غفلت آنها مسلط بود، تسلط داشت و داخل شد. اگر بخواهد زمان غفلت را بیان کند؛ می گوید ( فِي حِينَ غَفَلَةٍ ) اصلاً اگر ( فِي ) را نیاورد اشکال ندارد اگر بخواهد زمان را ذکر کند بدون ( فِي ) معنای زمان را می رساند ولی وقتی ( عَلَيَّ ) را می آورد می خواهد سلطه و تسلط موسی را بیان کند.

اسیس ۱۰۸۶ ه.ق

یک مثال دیگر

**إِتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ**

در این آیه سه نظریه وجود دارد؛

۱. نوعاً ادبا می گویند ( عَلَيَّ ) به معنای ( فِي ) است.

جناب ابو حیان به این قول راضی نمی شود و می گوید ( عَلَيَّ ) به معنای ( فِي ) نمی آید. اگر ( عَلَيَّ ) به معنای ( فِي ) نیست پس چه باید کرد؟

۲. ابو حیان از باب تضمین وارد می شود و می گوید ( تَتْلُوا ) به معنای ( تَتَقَوَّلُ ) است

یعنی « نسبت دادن » اما کسانی که قائل به تضمین می باشد اینکه بگویند این فعل متضمن فعل دیگر است مشکلی را که حلّ نمی کند. خب ( تَتْلُوا ) را به معنای ( تَتَقَوَّلُ ) گرفتید و پس از آن بیان کردید که ( تَتَقَوَّلُ ) به ( عَلَى ) متعدی می شود، بله با ( عَلَى ) متعدی می شود، در آخر ( عَلَى ) به معنای چیست؟ و این را باید پاسخ دهند! ولی وقتی شما دقت کنید به معنای ( عَلَى ) که در اینجا چه معنایی دارد و چه می خواهد بگوید؟ وقتی آن ظرافت معنایی را دریافتید، دیگر نیازی به بحث نیابت و تضمین نمی باشد.

۳. آقای بطلیوسی می گوید در این آیه خب به عده حرف هایی را در رابطه با مُلک سلیمان می گفتند.

تلاوت در جایی معنا می دهد که ( من می گویم « تَلُوتُ الْقُرْآنَ عَلَى فلان... » شخصی باشد که قدرت شنوایی داشته باشد و بتواند بشنود و نسبت به تلاوت واکنش نشان دهد، اظهار نظر کند و تأیید را رد کند، معمولاً ( تَلُوتُ، تلاوت ) وقتی با ( عَلَى ) می آید آن ( عَلَى ) داخل بر کسی می شود که قدرت شنیدن تلاوت و عکس العمل نشان دادن نسبت به آن را دارد. فی الواقع اینجا چون مدخول ( عَلَى ) مُلک سلیمان است « مُلک سلیمان » نمی تواند این را بشنود و نسبت به آن واکنشی داشته باشد و تأیید و یا رد کند و این شیاطین هم چیزهایی را به مُلک سلیمان « نسبت می دادند و « مُلک سلیمان » نیز قدرت پاسخ گویی ندارد، چیزهای که شیاطین می گفتند نسبت های مثبتی نبود پس در واقع با این چیزهایی که تلاوت می کردند بر « مُلک سلیمان » در صدد اضرار به « مُلک سلیمان » و جایگاه حضرت سلیمان علیه السلام داشتند.

بنابراین معنای ضرری که آیه به دنبال بیانش است. آیا با « فی » قابل بیان است یا با « عَلَى » ؟ ( عَلَى ) هست که معنای استعلاء دارد و لازمه استعلاء قهر، غلبه و ضرر است، معنای ضرر با (عَلَى) قابل فهم است و با (فی) قابل فهم نیست، علاوه بر اینکه اگر با ( فی ) بیاید، معنایش این می شود که اینها تلاوت کردند در مُلک سلیمان یعنی باید اینها داخل در ملک سلیمان باشند و این حرف را بزنند در حالی که آیه نمی خواهد بگوید تلاوت ایشان در مُلک سلیمان اتفاق افتاد، زیرا تلاوتشان بر علیه ملک سلیمان و بر ضرر مُلک سلیمان بوده است با قهر و غلبه بوده، چون آنها می گفتند که او قدرت پاسخ گویی ندارد. این قهر و غلبه را و این ضرر را با (عَلَى) میشود بیان کرد یا با ( فی ) قطعاً با ( فی ) نمی شود. علاوه براینکه ( فی ) مدلول دیگری دارد.

إِتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينِ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ یعنی همزمان که ما اینها را توضیح می دهیم، مشخص می شود که حتی اگر ما نگوئیم که مبنای نیابت غلط است، می گوئیم نیازی بدان احساس نمی شود و هیچ ضرورتی ندارد. اگر حتی نگوئیم مبنای تضمین غلط می باشد (که این مبنا غلط است) تضمین حالت غیب گویی دارد. هیچ نیازی بدان احساس نمی شود. اصلاً کسانی که به سراغ مبنای نیابت می آیند به این دلیل است که به خود معنای حرف دقت ندارند.

سؤال : آیا کسانی که قائل به این شدند که ( عَلَى ) به معنای ( فی ) است و کسانی که قائل شدند که ( تَتْلُوا ) به معنای ( تَتَقَوْلُ ) است، اگر ما این تفسیر را به ایشان ارائه بدهیم آیا به این تفسیر قانع نمی شوند؟

(لَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جَذوعِ النَّخْلِ) که در صدر آرا بوده است. این آیه عده ای کثیر می گویند ( فی ) به معنای ( عَلَى ) است. اخیراً کتابی است به نام ( التضمین النحوی ) از آقای ندیم فاضل « که ایشان گفته که (لَأُصَلِّبَنَّكُمْ) به معنای (لَأَسَاوِيَنَّكُمْ) می باشد، که از باب تضمین وارد شده. ببینید که این تضمین چیست که بعد از هزار و چهارصد سال یک نفر می آید و می گوید معنایش این است. این آیه (لَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جَذوعِ النَّخْلِ) را توجه داشته باشید که قصه، بیان ماجرای فرعون و حضرت موسی علیه السلام و جریان آن ساحره ها می باشد که ( جَمَعَ كَيْدَهُ... ) « سوره طه آیه ۶۰ » فرعون و سحره همه توان خودشان را گذاشتند و با حضرت موسی علیه السلام مقابله کردند که نه تنها مغلوب شدند بلکه سحره به موسی و خدای موسی علیه السلام ایمان آوردند و این جریان در یک فضایی بود که اکثریت مردم حضور داشتند و در این فضا، ترس تمام وجود فرعون را فرا گرفت و گفت اگر وضعیت این چنین شود و برخورد شدیدی انجام ندهد حکومتش از بین می رود و دیگر کسی برایش اهمیتی قائل نمی شود و همه به سراغ موسی و خدای موسی علیه السلام می روند؛

لذا فرعون گفت: ...لَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جَذوعِ النَّخْلِ... وقتی می خواهد آنها را به صلیب بکشد. آیا قصدش صرفاً کشتن سحره است یا قصدش این است که برخوردی صورت گیرد که مایه عبرت برای دیگران شود؟ اگر غرض صرف کشتن بود می توانست فی المجلس آنها را بکشد ولی این را نکرد چون قطعاً دو هدف دارد یک اینکه سحره عذاب شدیدی ببینند دوم اینکه آنها را در یک وضعیت ناهنجاری در معرض دید مردم قرار دهد تا از آن عبرت بگیرند. پس فرعون می خواهد مدتی طولانی آنها را به صلیب نگه دارد که در مرآی مردم باشد. برای بیان استقرار و تثبیت باید از

کلمه ( فی ) استفاده می شد نه از کلمه ( عَلَی ) چون « فی » ظرفیت است که دلالت بر استقرار دارد زیرا از « عَلَی » چنین چیزی فهمیده نمی شود. لذا جناب آلوسی هم همین را فهمیده است. آلوسی می گوید ( و ایسار کلمه « فی » للدلالة علی إبقائهم علیها زماناً مدیداً ) اینکه ( فی ) را آورده به جای ( عَلَی ) به خاطر این است که بیان کند که اینها یک مدّت زیادی قرار است در صلیب مسقر باشند.

استقرار با کلمه ( فی ) قابل بیان است یا با کلمه ( عَلَی )؟ در « عَلَی » استقرار آن زمان مدید استفاده نمی شود ولی از « فی » استفاده می شود. اما اگر سؤالی در رابطه با قرینه پرسیده شود؟ خب قرینه به ما می گوید مراد ابقاء زمان طولانی بوده است این إبقا با « عَلَی » فهمیده نمی شود، استعلاء فقط علو را می تواند بیان کند. الفاظ قرینه بر چیست؟ ما با این مجموعه قرائن فهمیدیم غرض چیست. حال الفاظ باید مطابق با غرض باشد یا نه؟ و إلیس فصاحت و بلاغتش چه می شود؟ باید لفظ هماهنگ با غرض باشد. ( فی ) هماهنگ با این غرض است اما ( عَلَی ) اینگونه نیست. « عَلَی » صرفاً استعلاء را بیان می کند، تثبیت و استقرار در « عَلَی » نیست.

## روش بدست آوردن لازمه معنا

سؤال: لازمه معنا را استاد از کجا به دست آورده اند؟

پاسخ استاد دیداری:

عرض کردم وقتی چیزی در چیز دیگری قرار می گیرد در آن مستقر می شود. مثلاً وقتی می گوئیم: ( المالُ فی الکیس ) جناب ابو حیان همین مثال را دارند. و ( المالُ فی الکیس ) صحیح است نه ( المالُ عَلَی الکیس ) در مثالی که با ( فی ) می آید یعنی « مال » در کیسه « استقرار یافته و مستقر شده. و در مثال آیه شریف ( لَأُصَلِّبَنَّكُمْ ) وقتی مکان در حقیقت دلالت بر این داشته باشد که



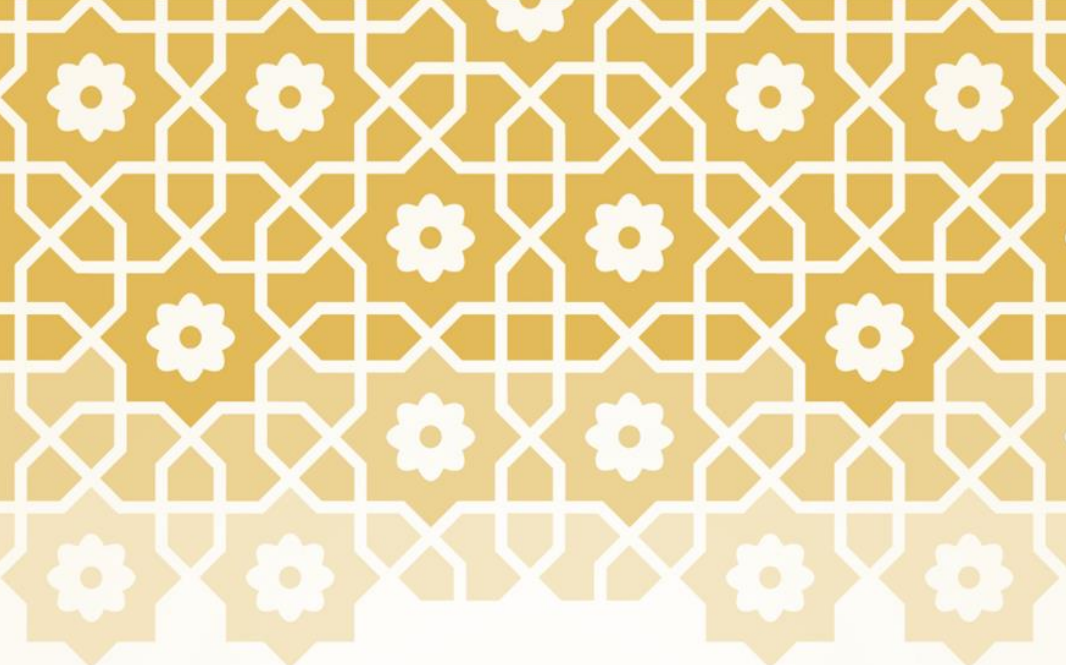
ساحران ( استقرار در آنجا دارند خب مدید بودن که نسبت به مکان معنا نمی دهد. قطعاً نسبت به زمان می شود. یعنی مدت طولانی و به صورت زمانی در آنجا هستند. مکان مدید و طولانی معنا ندارد.

در بعضی موارد می توانید وجه بهتری ارائه بدهید و مشکلی ندارد. اما آن چه که مسلم است اینکه ( فی ) به معنای ( عَلی ) نیست اینکه از ( عَلی ) عدول شده به ( فی ) یا این نظریه ای است که بنده عرض کردم. یا یک نظریه ای بهتر از این است.


در مورد ( عَلی حین غفلة... ) لازمه معنا کاملاً محسوس بود و در آن نمیشد گفت که ( عَلی ) به معنای « فی » می باشد، چون از « فی » قطعاً غلبه برداشت نمی شود. « لِتُصْنِعَ عَلَی عینی » معنای ( عَلی ) در این مثال چیست؟ در سوره مبارکه طه خداوند آن امتنان خودشان را که به حضرت موسی علیه السلام بیان می کنند « لَقَدْ مَنَّآ عَلَیْكَ ... وَ لِتُصْنِعَ عَلَی عینی » بنابراین طبق مبانی که خوانده شده این ( لِتُصْنِعَ عَلَی عینی ) « عَلی » چگونه معنا می شود؟ طبق مبانی رایج معنایش چیست؟ « عَلی » جلوی چشم « معنا می شود؟ ( عَلی عینی ) یک شیئی بر چشم من استعلاء دارد؛ نهایت بتوان گفت استعلاء مجازی است بنابراین همین استعلاء مجازی به چه معناست؟

آقای سهیلی این آیه را از طریق لازم معنا تفسیر می کند که تفسیر زیبایی هست. می گوید این عَلی « که اینجا استعمال شده، معنای لازمش اراده شده. از لوازم معنای استعلاء عرض کردیم ظهور است. این آیه و چند آیه قبلش در رابطه با امتنان خداوند به حضرت موسی علیه السلام است خداوند متعال می فرماید موسی ع تو نوزادی بودی که ما به مادرت وحی فرستادیم که تو را

در یک سبدی قرار دهد و پس از آن در (يَمَّ) بیاندازد. «يَمَّ» نه  
 «بحر»، خصوصیت اصلی «يَمَّ» مهلیک بودن است.  
 یعنی چیزی که عادتاً هلاک کننده است و باید در آن غرق می  
 شدی ما تو را آن نجات دادیم و تو را برای خودم انتخاب کردم »  
 و لِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي « لازم معنای « عَلَيَّ » ظهور است. پسرانی که  
 می خواستند در آن زمان زنده بمانند، باید در خفا و استرس بسر  
 می بردند، باید دور از چشم فرعون و اطرافیانش بودند. ولی  
 خداوند می فرماید « و لِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي » امتنان خداوند این  
 است. که (عَلَيَّ عَيْنِي) موسی ع بزرگ شده و قد کشیده ای. یعنی  
 ظاهرانه ( بدون ترس و خوف) جلوی کسی که دشمن تو بود و در  
 برابر دیدگان شخص که قصد کشتن تو را داشت. این امتنان بود  
 که بعد دستور ( اِذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ... ) را می دهد. پس یکی از نکاتی  
 که باید به آن دقت داشت لازمة معناست.



**دومین ضابطه**  
**تشخیص معانی حروف:**  
**شناخت ارکان**



ارکان کلام باید فهم شود و بدان دقت شود نه اینکه مورد پیچیده ای باشد ولی گاهی اوقات غفلت از همین ما را به سوی تحریف می برد ( الرَّحْمَنُ فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا ) عده ای می گویند ( بَاء ) به معنای ( عَن ) می باشد که ایشان قبل از آلوسی بدان قائل می شدند. ولی اولین کسی قائل به تضمین شده است جناب آلوسی است و می گوید وقتی ( سَأَلَ ) به همراه ( بَاء ) می آید متضمن معنای ( اعتنا ) می باشد. حال ما باید ببینیم آیا نیاز به این دو قول هست یا نه؟ آیا نیاز است که ما قائل به تضمین شویم یا نه؟ و یا اینکه قائل شویم اینکه ( بَاء ) به معنای ( عَن ) می باشد یا نه؟ یا اصلاً صحیح است که بَاء به معنای ( عَن ) باشد؟

سؤال: وقتی که یک سؤال می خواهد صورت گیرد چند مرحله صورت می گیرد؟

یک سائل، یک مسئول و یک مسئول عنه، این که در ( الرَّحْمَنُ فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا ) آقای ابن هشام مثلاً در مغنی دارد که ( بَاء ) به معنای ( عَن ) هست و دلیل قول خود را آیه شریفه ( یَسْئَلُونَ عَن أَنْبِئِكُمْ ) منظورش این است که چون ( سَأَلَ ) به همراه ( عَن ) می آید. پس در ( فَاسْأَلْ بِهِ ) نیز به معنای ( عَن ) می باشد.

در پاسخ می گوئیم درست است که ( سَأَلَ ) با ( عَن ) می آید، « سَأَلَ » در غالب مواردی که در قرآن استفاده شده به همراه ( عَن ) آمده است؛ ( یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ )، ( یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ )، ( یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ )، امّا « سَأَلَ » هرگاه که به همراه ( عَن ) آمده این حرف داخل بر مسئول عنه شده « یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ »، ( یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ )، ( یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ ) در مثال آخر سائل ( واو )، مسئول ( کاف ) و مسئول عنه ( محیض ) می باشد.

سوال : چرا ( سَأَل ) با ( عَن ) می آید روی مسئولُ عنه؟ چون مسئولُ عنه چیزی است که ما در مورد آن سؤال می کنیم. چیزی که در مورد آن می پرسیم برای ما مجهول است. و همچنین ذهن ما نسبت به مسئولُ عنه دور است، لذا به مقتضای آن، کلمه ای استفاده می کنیم که دلالت بر ابتعاد دارد و آن کلمه ( عَن ) می باشد.

سؤال : در آیه ( الرَّحْمَنُ فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا )؛ سائل، مسئول و مسئول عنه را مشخص کنید؟

پاسخ: ( سائل: أَنْتَ، که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد. (مسئول : ضمیر ( بِهِ )، مسئول عنه: ذکر نشده از باب) الحذف يدلُّ عَلَى العموم) اصلاً جایی برای ذکر شدن ندارد. چون سائل که أَنْتَ باشد و مسئول که الرَّحْمَنُ باشد، دیگر وجهی ندارد که بگویند از چه چیزی سؤال کن؟ از هر چه می خواهی سوال کن. هر موردی که شما ذکر می کنید یعنی سؤال را اختصاص داده ای به همان مورد. در حالی که اختصاص به مورد خاصی ندارد. زیرا خبیر است و از هر چه می خواهی سؤال بپرس.

حال اگر ( بَاء ) را به معنای ( عَن ) بگیریم، این (هَاء) « بِهِ » نیز به مسئول می خورد که خداوند رحمان بود ( عَن ) دلالت بر ابتعاد دارد، یعنی تو سؤال کن البته دو مشکل دارد؛ اول اینکه: ( عَن ) دلالت بر استبعاد دارد یعنی از خداوند دور هستی. دوم: گفتید ( عَن ) بر مسئول عنه وارد داخل می شود، در حالی که مسئول عنه مجهول است، یعنی تو سؤال کن از خدا، یعنی خدا برای تو مجهول است، به این صورت می شود که از مجهولی سؤال کن که آن مجهول خداست. آیا این آیه می خواهد بگوید که تو یک مجهولی داری آن مجهول خداست و در مورد خدا سؤال کن؟

مشکل بعد اینکه اگر خداوند برای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مجهول است. پس پیامبر اکرم از چه کسی سؤال کند؟ و مسئول کیست؟ اگر توجه کنید می بینید که ترجمه آیه اینگون درست نمی شود. بنابراین اگر ارکان را شما تشخیص دهید گرفتار نمی شوید. حال چرا (باء) آورد؟ به دلیل اینکه شدت التصاق سائل و مسئول را برساند. دلیل شدت التصاق؛ چون طبیعت سائل و مسئول نزدیک و قریب بودن است، این (باء) می آید برای شدت التصاق خداوند می فرماید؛ من خدا با تو هستم هر چه می خواهی از من بپرس.

توجه به ارکان نه تنها در حروف جر در جای دیگر هم کاربرد دارد و نه صرفاً در معنای حروف جر مثلاً «يُطعمونَ الطعامَ عَلَيَّ حُبَّهِ مسکیناً و یتیماً و اسیراً» مرجع ضمیر (حُبَّهِ) چیست؟ می توان (الله) و (طعام) باشد. و هر دو نیز صحیح است، یکی از مفسرین می فرمودند: گرچه بغضی ضمیر (هاء) در (حُبَّهِ) را به (طعام) زده اند ولی اوحدی از مفسرین ضمیر را به (الله) می زنند. حال کدام یک ترجیح دارد؟ موردی که ضمیر به لفظ جلاله باز می گردد مرجح است.

در اینجا حرفِ جرِ (عَلَيَّ) را داریم و معنای آن استعلاء است و استعلاء ارکانی دارد ما قبل (عَلَيَّ) مستعلا است و ما بعد (عَلَيَّ) مستعلا علیه می باشد، مثلاً در «زيد على السطح» زيد می شود مستعلا و سطح می شود مستعلا علیه. اگر ضمیر (حُبَّهِ) را به (الله) بزنیم، مستعلا علیه، (حُبُّ الله) است و قبل از آن طعام ذکر شده است، یعنی طعام بر (حُبُّ الله) غلبه پیدا کرده. اگر این گونه باشد، یعنی اینکه طعام را استفاده کردند. ولی وقتی مرجع ضمیر اطعام باشد مستعلا اطعام طعام است و مستعلا علیه می شود حُبُّ طعام و زمانی که اطعام طعام غلبه پیدا کند بر حُبِّ

طعام یعنی اینکه اهل بیت علیهم السلام اطعام کرده اند. و اگر ضمیر را به (الله) بزنی صدر و ذیل آیه ضد هم می شوند. و غفلت از همین نکته ساده ما را دچار مشکل می کند.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ (معنای (عَلَى)

در اینجا چیست؟ استعلاء و غلبه است. پیری برای اسماعیل غلبه دارد یا بالعکس می باشد. ظاهراً پیری بر انسان غالب می شود و زمانی که انسان به پیری می رسد قدرت زاد و ولد را از دست می دهد و خداوند می خواهد معجزه خودش را نشان دهد و حضرت ابراهیم علیه السلام می خواهد به این جمله شکرگزاری کند به دلیل آن موهبتی که خداوند به او عطا کرد. غلبه دادن ابراهیم ع بر پیری. حضرت ابراهیم علیه السلام پیر بود زمانی که ایشان بر کهنسالی غلبه کرد توانست زاد و ولد کند و خداوند اسماعیل علیه السلام را به او عطا کرد. در آیه ابراهیم مستعلا است و (کِبَر؛ پیری) مستعلا علیه است نه بالعکس. زیرا خداوند می خواهد معجزه خود را بیان کند.



# نتیجہ گیری







نتیجه:

بنابراین دو ملاک را عرض کردیم :

۱. معرفت لوازم؛

۲. شناخت ارکان.

همین دو مورد می تواند گره برخی مسائل را که در بعضی مثال ها ذکر شد باز کند. همچنین این دو نکته موجب شد که ما به مبنای نیابت حروف و تضمین نیازی نداشته باشیم. و معنای آیه را بهتر فهمیدیم.

با تشکر از همه عزیزان که وقت گذاشتند.  
والسلام علیکم ورحمة الله.

